تمدن عصر ظهور و ويژگی‌هاي آن

تمدن عصر ظهور و ويژگی‌هاي آن

دكتر محمد رضا بندرچی([1])

بسم ا الرحمن الرحيم

مقدمه

تا جايي كه در تاريخ درج شده، هيچ گاه انسان از انديشه و رؤياي بهزيستن فارغ نبوده و هميشه نگاه او براي رسيدن به آينده‌اي بهتر و آسوده تر، به دوردست‌ها نگريسته است. اين آرزو در زندگي انسان، جنبه‌هاي مختلفي داشته كه بارزترين نمونه آن را در انديشه «مدينه ي فاضله» متبلور مي‌يابيم; همان آرمان شهري كه در آن از پريشاني‌هاي جوامع موجود نشاني نباشد. امّا اين انديشه در طول تاريخ تعيّنات مختلفي يافته و هر يك از انديشمندان جهان، تصويري ويژه از آن بر صفحه ضمير انسان‌ها نقش كرده اند، ولي يك نكته در اين بين اهميت ويژه‌اي دارد و آن، اين كه «بهشت موعود زميني» جايگاه مهمي‌در تفكر آدمي‌دارد.

موضوع مورد بحث ما در اين نوشتار، بررسي اجمالي همين ايده آل است، منتها از ديدگاهي مذهبي و انديشه ديني. آنچه در اين مجال در پي آن هستيم، يافتن نسبت و ارتباط موضوع مهدويت و ظهور امام زمان با انديشه مدينه فاضله است. و به واقع مي‌خواهيم بدانيم آيا انديشه «آرمان شهر زميني» در محدوده آموزه‌هاي مذهب نيز جايگاهي خاص دارد يا خير؟

آيا تمدن و مدنيّتي كه پس از ظهور منجي عالم بشريت، امام زمان (عج) تشكّل مي‌يابد، تبلور همان مدينه ي فاضله است؟

الف - خصوصيّت مدينه فاضله

در بررسي انديشه آرمان شهر به دو رويكرد برمي‌خوريم: رويكرد عصر جديد و رويكرد عصر قديم. ملاك در اين تقسيم بندي، دوران قبل از رُنسانس و پس از رُنسانس است كه به دوران قبل آن «عصر قديم» و به دوران پس از آن «عصر جديد» اطلاق مي‌نماييم.

با بررسي تاريخ غرب كه صاحب نظران نيز آن را تأييد مي‌كنند، درمي‌يابيم كه رنسانس، نقطه عطفي در صفحات تاريخ اروپاست. دوره‌اي كه چهارچوب تفكرات قديمي‌به تدريج فرو مي‌ريزد و ظهور انديشه‌هاي نوين، پديد آمدن انسان و تمدني جديد را نويد مي‌دهد. عرصه‌هاي مختلف انديشه دچار تحول مي‌گردد. ظهور فلسفه، ادبيات، هنر، سياست، علوم تجربي و انساني و ... مشمول يك خانه تكاني بزرگ مي‌شود. ديدگاه انسان نسبت به خدا، جهان، انسان و هستي تغيير مي‌يابد. اروپاي قرن بيستم و فعلي كه امروزه مشاهده مي‌كنيم، در واقع فرزند رشديافته آن دوران است. مهم ترين تفاوت دنياي جديد با قبل از رنسانس، از نحوه نگرش آنها به انسان نشأت مي‌گيرد. در دوران قديم به انسان توجه مي‌شود، ولي از او به عنوان محور و مركز ثقل ياد نمي‌شود و در واقع انسان گرايي و تفكر انسان مدار يا اومانيسم

چندان مورد توجه نبوده، بلكه در تمدن جديد است كه انسان بر مسند توجه مي‌نشيند و محور هر نوع تفكر و انديشه يي قرار مي‌گيرد; رفاه و آسايش او به عنوان اساس هر تغييري تلقّي مي‌شود و همه امكانات اعم از فكر و انديشه و علم و صنعت و هنر و ادب در خدمت او قرار مي‌گيرد.

اين دوران دو دستاورد مهم دارد:

1- تفكّر انسان مدار كه در جمع با ساير ارزش‌هاي نوين، نمراتي چون تمدن صنعتي و فراصنعتي را در پي آورد.

2- استغناي از مذهب و دين داري كه در مباحث آينده به اثرات آن خواهيم پرداخت.

با توجه به نكته اول، مختصري به تشريح ديدگاه‌هاي انديشوران پيش از رنسانس و پس از آن در برابر موضوع مهم مدينه ي فاضله خواهيم پرداخت.

آرمان شهر افلاطوني([2])

ديدگاه نيك شهر دانشمندان بيشتر به اوضاع خاص جامعه زمان آنها متكي است. انديشه افلاطون نسبت به جامعه مطلوب، بيشتر سياسي است; چرا كه مهم ترين موضوع مبتلا به جامعه وي، نابساماني‌هاي سياسي

بوده است; چرا كه او در سرزميني مي‌زيست كه اشكال متنوعي از حكومت و كشورداري را تجربه كرده و ناكامي‌هاي نظام‌هاي سياسي موجود در تأمين خوشبختي انسان‌ها را به خوبي ديده بود. اين ناكامي‌ها، تا حدودي زيربناي فكري او در طراحي و پي ريزي نظام سياسي مطلوب و يا به تعبير ديگر «مهندسي مدينه ي فاضله» را پايه گذاري كرد. وي هيچ يك از نظام‌هاي سياسي موجود را به عنوان نظام سياسي مطلوب نمي‌پسنديد و بر همه آنها خرده مي‌گرفت. در تمدن يونان آن عصر با چهار نوع نظام سياسي روبرو مي‌شويم كه وي در كتاب «جمهوري» از آنها با نام‌هاي تيمارش يا تيموكراسي، اليگارشي، دموكراسي و توراني ياد مي‌كند.([3])

از نظر افلاطون نظام تيموكراسي داراي نقاط ضعف و قوّت فراواني بود، ولي مهم ترين نقص آن را نبود جايگاهي مشخص براي فلاسفه مي‌دانست. به سلحشوري اهميت مي‌دادند، ولي به خردمندي نه.([4])

از ديد وي، حكومت اليگارشي، حكومت ثروتمندان و توانگران بر جامعه بود كه اقليت عددي را حايز بودند. به نظر افلاطون، اين سيستم به ستمگري و فروپاشي نظام اجتماعي مي‌انجامد.

نظام ديگر، دموكراسي بود كه نظريه افلاطون در اين باره جالب است. اين نظام برخلاف محبوبيّت آن در عصر حاضر و حتي تمدن يونان باستان، از منفورترين انواع حكومت در نزد افلاطون به شمار مي‌آيد. به ياد داريم كه وي اعدام استاد و مراد خويش سقراط را محصول همين دموكراسي كور يوناني مي‌دانست و به طور كلي عقيده داشت كه اين نوع نظام سياسي، نهايتاً زمينه ساز حكومت ستمگر (تيراني) است.([5])

به طور كلي، آنچه كه افلاطون در انتقاد از نظام‌هاي سياسي موجود مي‌گويد، نشان مي‌دهد كه به هيچ وجه يك تفكّر انسان مدارانه (به معناي جديد آن) بر داوري‌هاي او حاكم نيست; به ويژه انتقادات وي بر نظام دموكراسي، كه از محصولات تفكر «انسان گرايانه» در عصر جديد است، به روشني بيان گر آن است

كه انسان به عنوان يك فرد و يك اتم، آن گونه كه در عصر جديد مورد توجه قرار مي‌گيرد، در ديدگاه افلاطون جايگاهي ندارد و به همين دليل است كه انتقادات افلاطون را انسان مداران عصر جديد دموكراسي برنمي‌تابند و بر او خرده گيري‌هاي سختي مي‌كنند.([6])

با اين ديدگاه و نظريه پيرامون انسان و خرده گيري به نظام‌هاي حاكم، وي به ارائه مشخصات يك مدينه فاضله مي‌پردازد كه با انديشه مُثلي وي سازگار است. آرمان شهروي اين گونه مي‌باشد:

«مدينه فاضله طبقاتي كه از دو گروه عمده تشكيل يافته است: طبقه پاسداران و توده مردم. پاسداران خود از دو طبقه فراهم شده اند: فرمانروايان و ياوران. آنها جنگاوراني كارآزموده و مجرّب هستند و از استعداد و فضيلت ذاتي نسبت به توده مردم برخوردارند» وي طبيعت و سرشت آنها را به طلا و نقره و طبيعت توده مردم را به آهن و برنج تشبيه مي‌كند.([7])

مدينه فاضله فارابي

ابونصر فارابي در قرن 14 قمري (دهم ميلادي) يعني مقارن با اوج حكومت كليسايي در اروپا، مي‌زيست. در نگاه فارابي، جامعه مبناي تعاون اجتماعي در رسيدن به نيازهاي متنوع انسان است و مدينه فاضله، جامعه‌اي است كه در آن تعاون براي رسيدن به سعادت حاصل مي‌گردد و امّتي كه بر اين مهمّ قيام كنند، امّت فاضله به شمار مي‌آيند.([8])

در همين جا بايد گفت كه فارابي به عنوان برجسته ترين منطقي و شارح انديشه‌هاي افلاطون و ارسطو در عصر خود، به شدّت ذهنش با افكار فيلسوفان يونان به ويژه افكار نو افلاطوني مأنوس و مألوف بود.([9])

از ديد فارابي، مدينه، شبيه بدن انسان است و مدينه فاضله، همانند بدني سالم است و همان گونه كه در بدن سالم هر عضوي، وظيفه‌اي بر عهده دارد ولي در عين حال با هم تفاوت نيز دارند، در مدينه فاضله نيز چنين است. قلب همان رئيس مدينه است و اعضاي ديگر در يك مرتبه فرمانده و در مرتبه ديگر فرمانبردارند، تا جايي كه اعضايي وجود دارند كه فقط وظيفه فرمانبرداري را بر عهده دارند.([10])

از اين سخنان به روشني رايحه تفاوت گوهري انسان‌ها شنيده مي‌شود كه تفاوت مهم نگاه عصر قديم و عصر جديد به انسان مي‌باشد.

وي شرايط سختي براي فرمانروا قائل است كه اگر از خصوصيات فيزيكي و اخلاقي آن بگذريم، مهم ترين ويژگي رئيس مدينه، اين است كه او بايد به درجه اتصال با عقل فعّال ارتقا يافته باشد،.([11]) تا از آن طريق (وحي و الهام) بتواند حقايق امور و مصالح اجتماعي را آن گونه كه توده مردم خود تشخيص نمي‌دهند، او از افقي برتر دريافت داشته و تشخيص دهد و اين شخص، كسي جز يك فيلسوف تمام عيار و به تمام معني نيست.([12])

از نظر فارابي:

«هدف، از بين بردن هر نوع شرّ و تحصيل هر نوع خير است و در اين راستا، هر يك از مردم مدينه فاضله بايد مبادي موجودات نخستين و مراتب آنها و سعادت و رياست نخستين مدينه فاضله و مراتب آن رياست‌ها را بدانند و در مرتبه بعد، افعال و اعمالي كه معيّن و محدود است و وسيله تأمين سعادت آدميان است را بشناسند و عمل كنند.».([13])

فارابي پس از توصيف مدينه فاضله، به شرح مدينه‌هاي ديگر كه از نظر وي مطرود و نامقبولند، مي‌پردازد. از نظر وي، در برابر آرمان شهر سه نوع مدينه ديگر وجود دارد:

مدينه جاهله، مدينه فاسقه و مدينه ضالّه.

مدينه جاهله خود شامل مدينه ضروريه، نذاله، خسيسه، كراميه، تغلبيّه و حريّه است.([14])

كليه مدينه‌هاي ياد شده از نظر وي منفي اند و در آنها خير مطلق، كه سعادت حقيقي است، از محيط اغراض و اهداف مدينه‌هاي ياد شده دور داشته شده و اهداف ديگري زيربنا و محور فعاليت‌هاي جوامع مذكور گرديده است.([15])

مدينه فاضله در عصر جديد

مدينه فاضله در عصر نوين معني جديدي مي‌يابد. از ابعاد انتزاعي و ماوراي طبيعي آن كاسته شده و بر بُعدهاي عيني و انساني و زميني آن افزوده مي‌شود. تفكّر پس از رنسانس، حامل نوعي تفكّر زميني و انسان گرايانه است. ضمير ناخودآگاه انسان عصر جديد كه انباشته از عقده‌ها و فشارهاي قرون وسطايي است، مجالي يافته تا آزادانه به آنچه كه مي‌خواهد بينديشد و آن را طلب كند.

عصر جديد، دوره انسان گرايي است. از اين روي، متفكران اين عصر، انسان را وجهه آمال خود قرار داده اند و به او مي‌انديشند، خصوصاً به بعدي كه فراموش شده، يعني بُعد زميني او. هرچه از عصر رنسانس مي‌گذرد، بر قدرت يافتن اين انديشه نيز افزوده مي‌شود، به طوري كه در قرن 18 ميلادي يعني اوج تفكّر روشنگري اروپا، انسان و پيشرفت او محور همه چيز قرار مي‌گيرد. ديگر او را موجودي كه گناهكار فطري است و در سنّت مسيحيت بايد فديه‌اي در بخشايش و آموزش او نثار كرد، نيست، بلكه او گل سرسبد هستي است و مقصد هر نوع كوشش و بينشي، اوست و بهشت موعود را در همين جهان خاكي مي‌جويد.([16])

اين نوع تفكّر در قرن‌هاي بعد باز هم استحكام بيشتري مي‌يابد، به طوري كه تفكّر «انسان مدار» و در اشكال افراطي آن، به تدريج جاي خود را به مذهب «انسان مدار» وامي‌گذارد. در همين اوان است كه فلاسفه‌اي چون اگوست كُنت و روان شناساني مثل اريك فروم از «مذهب انسانيت»، «هنر عشق ورزيدن» به انسان و اديان انسان مدارانه سخن مي‌گويند.([17])

مدينه فاضله سوسياليست‌هاي تخيّلي

قرن هجدهم، دوران پرتلاطمي‌براي اروپاييان محسوب مي‌شود. انقلاب صنعتي، به عنوان مهم ترين رويداد اين قرن، بارقه اميدي در دل بسياري از عامه به وجود آورده بود; چرا كه توليد انبوه ثروت و انباشت سرمايه، راحتي و سعادت آنها را تأمين مي‌كرد. امّا اين امر، آن طور كه مي‌پنداشتند، به پيش نرفت و نه تنها براي طبقه محروم، رفاه و آسايش نياورد، بلكه بر ناراحتي و تشويش آنان نيز افزود. تأسيس كارخانه‌ها و مراكز مهم صنعتي، به بي كاري كارگران منجر شد و همين نتايج أسفناك، انديشمندان را بر آن داشت كه با ارزيابي مشكلات ناشي از انقلاب صنعتي، راه حل‌هاي ديگري ارائه دهند.

سوسياليست‌هاي تخيلي محصول اين دوره اند. از برجسته ترين متفكران اين روش مي‌توان از سن سيمون (SaintSimon ، 1825-1760م) فوريه شارل ،(Charles Fourier، 1842-1772) اون رابرت و (Robert Owen، 1858-1771) نام برد.

ويژگي مهم اين متفكران، ضديت با نظام سرمايه داري و اقتصاد آزاد است.([18])

جمع بندي

مجموع بحث‌هاي قبلي در رويكرد عصر جديد به مسأله مدينه فاضله، بيان گر يك معناي اساسي است. سلسله حوادث دوره رنسانس، انقلاب كبير فرانسه، انقلاب صنعتي، پيدايش تفكّر سرمايه داري و نيز انديشه

سوسياليسم تخيلي، داراي يك انديشه مشتركند و آن، اين است كه انسان عصر جديد، انساني است كه سخت، خود و خواسته‌هايش را باور دارد. مسيري طولاني را از مذموم بودن تا معبود بودن، طي كرده است. او كه تا ديروز در حاشيه بود، امروز در متن قرار گرفته و آرمان و عشق ابدي فردا خواهد بود.

اكنون كه به طور گذرا بر انديشه‌هاي آرمان شهرهاي مطرح اشاره كرديم و آن را به عنوان مقدمه‌اي براي مدينه فاضله عصر ظهور قرار داديم، ذيلا به بررسي مدينه فاضله‌اي كه در انديشه اسلامي‌و خصوصاً اماميه، به عنوان «عصر ظهور» ياد شده، خواهيم پرداخت.

ب - ويژگي‌هاي «آرمان شهر» در عصر ظهور

1- مدينه عدل:

عدالت، واژه‌اي غريب نيست، امّا حقيقتي قريب هم نيست. سده‌ها و هزاره‌هاي بسياري است كه بشر با اين رؤيا روز و شب كرده، ليكن جز زور و اختناق و ظلم و بيداد، نصيبي نبرده است. هنوز آهنگ سنگيني ناله‌هاي كودكاني كه به بيگاري كشيده شده اند، مادراني كه شوهر خود را به بي عدالتي قربان داده اند و مرداني كه به جبر، كمر در برابر ظلم خم كرده اند، در گوش تاريخ است. هنوز اشك‌هاي ريزان و قلب‌هاي داغديده، هراس‌هاي قالب تهي كُن و نفس‌هاي در سينه حبس، ضجه‌هاي دردناك و دردهاي بي تاوان، زخم‌هاي بي مرهم و نا اميدي‌هاي بي پايان، نگاه‌هاي خسته و بي سو، دست‌هاي لرزان و بي رمق، لب‌هاي خشك و چروكيده، بدن‌هاي رنجور و زجركشيده، انسان سراپا ظلم و بيداد ديده، هنوز اين همه در خاطره تاريخ زنده است و اگر تاريخ با يادبود اين حجم عظيم از نامردمي، هنوز پابرجا ايستاده و قالب تهي نمي‌كند، به دليل اين است كه مي‌خواهد كسي را بيابد و تمام رنج‌هاي مدفون در خويش را در گوش او نجوا كند.

ديده‌ايم و مكرر شنيده‌ايم كه در طول تاريخ، انسان‌هاي بسياري با انديشه عدالت و فرياد دادخواهي انسان‌ها، اين حقيقت را زنده و جاودان ساخته اند، امّا تلاش عملي آن خيراندیشان و نيك خواهان در راه برقراري عدالت، در بيشتر موارد كم ثمر و يا بي ثمر بوده و عدالت در معناي حقيقي آن، همچنان

در رؤيا. چقدر سخت و دشوار است تعبير نشدنِ اين رؤياي شيرين; رؤيايي كه تمامي‌اجزاي وجود انسان در تمام تاريخ، با آن عجين شده و نگاه پرانتظار او در تعبير آن خسته و كم سو گشته. بارها و بارها با زنگ حوادث مختلف، تپش قلبش فزوني يافته، اما زماني كه پلك از اين خواب شيرين برداشته، جز سياهي و تباهي مستكبران و ظالمان چيزي در پيش روي ندیده.

اما مي‌دانيم، هرچه بر شماره اوراق تاريخ افزون گردد، از شماره انتظارمان خواهد كاست و اين، همان چراغ اميدي است كه قرن‌ها و قرن‌هاست در دل انسان‌ها به عشق آمدن آن منجي، روشن و فروزان است. به عشق او، كه نامش «عدل» است «السلام علي ... العدل المشتهر) كلامش عدل است و راهش عدل. او كه حكومتش، حكومت عدالت است و اين گم شده بشريت را در فرجام تاريخ بدو باز خواهد گرداند.

در خصوصيات قيام و حكومت امام زمان (عليه السلام)، هيچ ويژگي به اندازه «عدالت و قسط» روشني و نما ندارد. آن قدر كه در روايات بر ويژگي عدالت گستري آن مولي تأكيد شده، بر ساير مسايل چنين تأكيدي نشده است و اين، نشان از برجستگي اين مهم در سازمان مدينه فاضله اسلامي‌در دوران ظهور دارد.

ده‌ها و بلكه صدها روايت در كتاب‌هاي مختلف روايي، به ويژه، در كتاب منتخب الأثر و كمال الدين شيخ صدوق، در مورد عدالت گستري آن حضرت وارد شده است. در بسياري از اين روايات، از آن امام همام، به عنوان مظهر و تجلي كامل عدالت ياد شده است. نام «عدل» كه بر آن مولي نهاده اند، در واقع ترجمان كامل رسالت اوست.

صاحب مكيال المكارم، در اثر شريف خود، در اين رابطه چنين مي‌نويسد:

«عدل، آشكارترين صفات نيك آن امام است. براي همين [آن بزرگوار] در دعاي شب‌هاي رمضان، «عدل» ناميده شده است:

«اللهم وصلّ علي ولي امرك القائم المؤمل والعدل المنتظر».

خداوندا به ولي امر خود كه قيام كننده و ... و عدل مورد انتظار همه است، درود فرست».([19])

و در جاي ديگر، همين عنوان را به گونه‌اي ديگر مي‌يابيم: «اول العدل وآخره».([20])

«السلام علي القائم المنتظر و العدل المشتهر ...».([21])

در مدينه فاضله اسلامي‌و در بستر ظهور آن منجي نيز، همه جا سخن از عدالت و قسط است. سخن از لبريز شدن زمين از عدل و داد است. دامنه عدالت او، تا اقصي نقاط منزل و زواياي ناپيداي جامعه گسترده است; حتي عدالت و دادگري همچون گرما و سرما در درون خانه‌هاي مردمان نفوذ مي‌كند و مأمن و مسكن وجود آنان را سامان مي‌بخشد.([22]) و در روايات ظهور، عدالت، چنان عطش برانگيز و سيري ناپذير و فراموش ناشدني ترسيم گرديده است كه انسان را در اين گمان مي‌افكند كه اصولا، جهان براي رسيدن به اين نقطه و فرجام، باقي مانده است و برنامه و تنظيم متعمّدانه الهي بر اين است كه آخرين سطور تاريخ، با برگ‌هاي دادخواهي به انجام رسد و خداوند چنان بر اين مهم تأكيد دارد كه اگر حتي يك روز از عمر دنيا باقي مانده باشد، او آن را چنان طولاني خواهد كرد.([23]) تا آن رؤياي موعود مردمان از راه رسد و درخت عدالت را بر ضمير آگاه تشنگان بكارد و جامعه بشري را با آن گمشده خويش روبه رو

سازد، زمين را از عدل و قسط سيراب كند و آن قدر بر باده عدالت بيفزايد كه جان آدميان از آن مدهوش گردد.

در سايه اين عدالت، هيچ انساني در قيد بندگي و بردگي باقي نمي‌ماند.([24])

حقوق به يغما رفته انسان‌ها به آنها باز مي‌گردد.([25])

بندهاي پيدا و ناپيداي بندگي از سر و گردن انسان‌ها باز مي‌گردد و زمينه استثمار انسان از انسان به كلي برچيده مي‌شود.([26])

كارگزاران ظلم و بيداد، مورد بازخواست قرار مي‌گيرند. قاضيان و حاكمان خلافكار، از مسؤوليت خويش، عزل مي‌شوند و زمين، از هر نوع خيانت و نادرستي پاك مي‌گردد.([27])

گردنكشان و مستكبران در هم كوبيده مي‌شوند و محرومان و مستضعفان در استرجاع حق خويش كامياب مي‌گردند.([28]) ديگر ناله هيچ مظلومي‌در گلو خفه نمي‌گردد، اشك و آه هيچ دلسوخته‌اي بلند نمي‌گردد، هيچ انساني گرسنه سر بر بالين نمي‌گذارد و هيچ محرومي‌با كينه و دغدغه نا امني، روزگار سپري نمي‌كند.

و اينها افسانه نيست، بلكه به راستي تمام آن چيزي است كه بر ما وعده داده اند و ما را در انتظار آن به برترين عبادت فرا خوانده اند كه انتظار آمدن او، انتظار گام‌هاي عدالت است.

2- مدينه رفاه:

مدينه فاضله اسلامي، مدينه رفاه و آسايش همگاني است. رفاه و تنعّم بدان سان كه ديگر نيازمند و صاحب حاجتي در سطح جامعه يافت نمي‌شود. يك دليل مهم بر اين امر، توزيع عادلانه ثروت‌ها و منابع است. در شهر عدالت، كه حقوق انسان‌ها محور توجه و برنامه ريزي است، بالطبع بذر اين توجه، محصولي چون رفاه و برخورداري همگاني از مواهب الهي در پي خواهد داشت. هم در تعاليم ديني و هم در آموزه‌هاي علمي‌و تجربي بشر، به روشني، به اين واقعيت راه برده‌ايم كه در صورتي جامعه از غنا و بهره مندي عمومي‌سرشار خواهد گشت كه پيشاپيش از عدالت سيراب گرديده باشد و مشكل كشورها در حال حاضر و در قرون و اعصار متمادي، كمبود منابع و مواهب طبيعي بر گستره خاك نبوده، بلكه توزيع ناعادلانه آنها بوده است.

آنچه در روايات ظهور، در اين خصوص آمده است، نشان مي‌دهد كه خواست‌ها و آرزوهاي مادي انسان، در جدول توجّهات آرمان شهر اسلامي، نه تنها از ياد برده نشده، بلكه حتي در صدر توجه و عنايت قرار گرفته است و انسان‌ها، به دليل داشتن چنين خواست‌هايي، نه تنها مورد نكوهش قرار نگرفته اند، بلكه بر توجه خداوند در پاسخ به اين خواهش‌ها تأكيد فراوان رفته است.

پيامبر گرامي‌اسلام (صلي ا عليه وآله) مي‌فرمايد:

«در امت من، مهدي قيام كند ... و در زمان او، مردم به چنان نعمت و برخورداري و رفاه دست يابند كه در هيچ زماني دست نيافته باشند. [و اين رفاه شامل تمامي‌انسان‌ها خواهد بود] چه نيكوكار و چه بدكار. آسمان مكرر بر آنان ببارد [كنايه از وفور مواهب طبيعي] و زمين چيزي از روييدني‌هاي خود را

پنهان نسازد».([29])

در روايات ديگر سخن از كثرت مال،([30]) وفور نعمت‌ها، باران‌هاي پي درپي، سبكباري و رهايي از بارهاي سنگين زندگي،([31]) آسودگي از رنج طلب كردن و نيافتن، سخني از اداي قرض تمامِ مقروضين و اداي دِين تمام صاحبان دين است; سخن از بي نيازي تمام انسان‌هاست و سخن از بذل و بخشش امام(عليه السلام) بر همگان است، به طوري كه از طلب مال و بخشش ديگران بي نياز گردند.([32]) در آن جا سخن از عُمران و آبادي تمامي‌عرصه خاك است، به گونه‌اي كه چون آن حضرت قيام كند، همه خرابي‌ها را آباد كند،([33]) تمامي‌سطح زمين را از سرسبزي و نشاط و طراوت بپوشاند،([34]) گنج‌ها و معادن زمين، همگي مورد استخراج قرار گيرند و زمين، آنچه را كه در درون مخفي داشته، براي رفاه و آسايش انسان‌ها به دست او خواهد سپرد،([35])

3- مدينه امن وسلام:

به اعتقاد روان شناسان، از مهم ترين نيازهاي اساسي بشر كه در هرم نيازهاي وي جايگاه ويژه‌اي دارد، نياز به امنيت است. البته اين نياز در ابعاد مختلفي تجلي مي‌يابد. امنيت اخلاقي، امنيت اقتصادي، امنيت حقوقي، امنيت اجتماعي و خانوادگي و ... آنچه از حجم زيادي از روايات ظهور برمي‌آيد، نشان مي‌دهد كه مدينه فاضله اسلامي، شهر امن و سلام است، آن هم امنيت در معناي واقعي و در تمامي‌ابعاد آن.

در روايتي از امام صادق (عليه السلام) در تفسير آيه شريفه:

(وعد اللّه الذين امنوا منكم ... ليستخلفنّهم في الأرض ... و ليبدّلنّهم من بعد خوفهم امناً.)

مي‌فرمايد:

«نزلت في القائم وأصحابه».([36])

يعني وعده خداوند، مبني بر اين كه وحشت و خوف مؤمنان را به امنيت و سلام تبديل مي‌كند، در زمان ظهور آن حضرت، معني و مصداق كامل مي‌يابد و انسان‌ها در آن موعد شريف است كه مي‌توانند با قلبي آسوده و فارغ از هرگونه دغدغه اقتصادي، حقوقي، اخلاقي و اجتماعي، سر بر بالين آرامش بگذارند و زندگاني دنيا را دور از خطرهاي دلهره آميز هميشگي ببينند. بنابراين، گردنه‌هاي پرخطر و پرنشيبي كه در زندگي هر انسان به واسطه روابط نادرست حاكم در اجتماع پديد مي‌آيد، در آرمان شهر اسلامي‌جايي و جايگاهي ندارد. اين نيز سعادتي است زميني در يك شهر آرماني و آسماني.

4- مدينه تربيت:

پيش از اين يادآور شديم كه تمدن غرب، اساس پيشرفت خويش را بر مبناي توجه به انسان پايه گذاري كرده و انسان محوري و انسان مداري، جزو نرم افزارهاي اساسي در پيشرفت غرب محسوب مي‌گردد. امّا همان انسان كه مقصود و غايت پيشرفت تلقي شده، همان انسان در تماميت وجوديش، در اين تمدن فراموش شده و بحران تمدن غرب، در ابعاد مختلف: اخلاقي، اجتماعي و تربيتي آن، مؤيد صريح اين غفلت و ناكامي‌است. انساني كه فقط از يك سو نظاره شد و تنها ابعاد مادي او، در محاسبه آمد، انساني است كاريكاتوري و ابتر و بالطبع، نمي‌توان او را در عالم خارج، انسان ناميد و مشكل غرب در همين سوء تفاهم كوچك است!

چندين قرن است كه براي آسايش تن، هر چه فرمول اقتصادي و سياسي به ياد داشته اند و هر چه امكانات علمي‌و تكنيكي در اختيار داشته اند، به استخدام درآورده اند، تا شايد بتوانند آسايش اين جهاني انسان را بدو باز گردانند; حال آن كه او، پس از اين همه تلاش، هيچ گونه آرامشي در خود نمي‌يابد،

جهان را تنگ و تاريك و سرد مي‌بيند و در آن احساس حقارت و پوچي مي‌كند و اين جريان، به اعتقاد منتقدين درون اين نظام، جز به نابودي انسان نمي‌انجامد. و اين، آن چيزي است كه بايد آن را «انسان مداري واژگونه» يا «انسان گرايي نسيانگرانه» ناميد. همين معني را از زبان يكي از منتقدان فرانسوي نظام غرب بازگو مي‌كنيم:

«تمدن جديد كه به هنگام حركت آغازين خود مي‌خواست «انسان گرا» باشد و به انسان آن چنان اصالتي داد كه آغاز و انجام همه چيزش كرد، اكنون به ماجرايي اين چنين شگفت دچار شده است. در روزگار ما، تار و پود مفهوم انسان از هم گسسته است ... به هر حال، تمدني كه خود را «انسان گرا» مي‌ناميد، نظامي‌از آب درآمده است كه آدمي‌را تحقير مي‌كند و مي‌فريبد و سرانجام نابودش مي‌سازد. تحقير آدمي‌درين معني و از اين راه است كه تمدن مذكور، انسان را به دستگاهي مركب از يك سلسله وظايف كمي‌و مادي و به ماشيني منحصراً توليدكننده و مصرف كننده تبديل مي‌نمايد».([37])

اما در آرمان شهر اسلامي، همان گونه كه ترسيم كرديم، فقط سخن از آسايش تن نيست. فقط سخن از وفور ثروت و رفاه مادي نيست. در تصوير مهندسان اين مدينه، انسان فقط تن نيست، بلكه موجودي است داراي ابعاد مختلف كه تكامل و رشد او، در گرو رشد متوازن تمامي‌آن ابعاد است و آن بهشت زميني تحقق نمي‌يابد، مگر آن كه بارقه‌اي از آسمان نيز در آن حلول كند. تربيت و پرورش روح انسان‌ها و توجه به اخلاق و فضايل روحي، كه از اساسي ترين برنامه‌هاي ظهور است، در همين راستا معني مي‌يابد. مدينه فاضله، در عين حالي كه شهر عدالت است، شهر رفاه است و شهر امنيت. در عين حالي كه شهر تربيت است، شهر سجايا و فضايل انساني است. در آن محيط، انسان‌هاي صالح تربيت مي‌يابند تا جامعه‌اي آرماني و صالح بنا سازند. در آن جا، در كنار دست يابي انسان‌ها به غناي مالي، از غناي قلبي و روحي بهره مند مي‌گردند.([38]) و در كنار اِتمام نعمت و وفور ثروت، به اِكمال اخلاق و فضيلت‌هاي انساني راه مي‌يابند.([39]) كينه‌هاي اخلاقي از قلب‌ها ريشه كن مي‌گردد.([40]) و دروغ و تزوير و نامردمي، در روابط اجتماعي، جاي خود را به يك رويي و يك رنگي مي‌بخشد و به واقع، در چنين بستري است كه رفاه و عدالت و امنيت نيز معنا و مفهوم و حقيقت خويش را باز مي‌يابند و جز با اين نگرش همه جانبه به انسان، و در كنار هم چيدن اجزاي حقيقي او در برابر هم، نمي‌توان به تعبير رؤياي هميشگي انسان در تأسيس آرمان شهر انساني پرداخت.

5- مدينه علم:

دوره ظهور، دوران گسترش علم و دانايي است و مدينه فاضله اسلامي، مدينه العلم است. با آمدن آن منجي حقيقي، همان گونه كه ظلم و بيداد جاي خود را به عدل و دادگري مي‌سپارد و همان گونه كه نابساماني‌هاي مختلف اجتماعي به سامان مي‌گرايد، به همان ترتيب نيز، دانايي و فرزانگي، جانشين جهل و ناداني مي‌گردد و جهان از نور عقل و دانش، آكنده مي‌گردد.([41])

او، مي‌آيد تا همان طور كه جهان را لبريز از عدالت مي‌سازد، از دانايي و فرزانگي نيز سيراب سازد. نيروهاي عقلاني مردم را تمركز بخشد و خردها و دريافت‌هاي آنان را به كمال رساند.([42]) علوم و دانش‌هايي كه در طول اعصار و قرون در پشت پرده‌ها، مكنون مانده، پراكنده سازد و مرزهاي دانايي و يادگيري را تا سراپرده منازل و تا اعماق وجود تك تك انسان‌ها، اعم از زن و مرد، گسترش بخشد.([43])

6- مدينه مستضعفان:

از ويژگي‌هاي بسيار مهم در عصر ظهور، جابه جايي قدرت و تغيير در ساختار آن است. حكومت در مدينه فاضله، به دست مردم محروم و مستضعف جامعه است. آنان كه پيش از ظهور، بار سنگين فقر و بيچارگي و نامردمي‌را تحمل كرده اند و اكنون در راستاي اجراي عدالت، بايد به حق مسلّم خويش در وراثت و پيشوايي زمين دست يابند.([44])

بدين سان، بهشت زميني در عالم خارج واقعيت مي‌يابد. با سيراب شدن زمين از عدالت، با برخورداري همگان از رفاه و آسايش و امنيت، با اتساع وجودي انسان و بازيابي تمامي‌ابعاد وجودي وي در ظرف تربيت و پرورش، با گسترش علم و فرزانگي، با مشاركت توده‌هاي محروم در امر تصميم گيري و تغيير ساختار سياسي جامعه و با ...

آنچه گذشت، برجسته ترين ويژگي‌هاي مدينه موعود در عصر ظهور است كه مي‌توان در فرصت‌هاي بلندتر، بر شمار عناوين اصلي و يا زيرمجموعه‌هاي آنها افزود، ليكن در اين مجال، به همين مختصر بسنده مي‌كنيم.

جمع بندي

دانستيم كه انديشه «مدينه فاضله» در ظرف تفكر گذشتگان به هيچ وجه با ملاحظات انسان گرايانه همراه نبوده است. نه اين كه انسان در نمودار انديشه آنان جايگاهي نداشته، بلكه به اين معني كه او مركز توجه و اعتنا نبوده است. بنابراين، مدينه فاضله در منظر ديد آنان، بيش از آن كه صبغه اي انساني داشته باشد، چهره‌اي سياسي، اخلاقي و يا فلسفي مي‌يابد.

در قرائات عصر جديد، اين معني، كاملا واژگونه مي‌گردد. از دوره رنسانس به اين سو، كه انسان، به عنوان مهم ترين آرمان تمدن جديد، محيط توجه و اعتنا را مي‌پوشاند، تفاسير نويني نيز نسبت به آرمان شهر انساني ارائه مي‌گردد. محور اين تفاسير را نوعي فلسفه انسان گرا تشكيل مي‌دهد كه از طرفي با انديشه استغناي از مذهب و بلكه، انديشه مذهب زدايي همراه و قرين بوده و از طرف ديگر، تنها به بهزيستي دنيوي انسان توجه داشته و پيشرفت و تعالي وي را در بُعد مادي مي‌جويد. بنابراين، مدينه فاضله در نگاه متأخران، در واقع، شهر رفاه و آسايش انسان است، امّا در راه كسب اين مهم، فقط، به بُعد خاكي انسان توجه مي‌شود. پيشرفت و ترقي مادي به عنوان يك اصل مسلّم شمرده مي‌شود و همه چيز در ذيل آن، ملاحظه مي‌گردد.

اين نوع انديشه، چند قرن است كه سيطره خويش را بر محيط انديشه‌هاي انسان غربي گسترده است و اگرچه او، به واقع، به بسياري از آنچه درصدد بوده، دست يافته است، امّا، به هيچ وجه، رؤياي هميشگي خود را محقق نمي‌بيند. در مقابل، مشاهده كرديم كه در انديشه جامعِ ديني، ما بر يگانگي دنيا و آخرت و جسم و جان، انگشت تأكيد مي‌نهيم و جايگاه و احكام اين امور را از هم تفكيك نمي‌سازيم. به انسان، به عنوان يك واحد حقيقي نظر داريم و در هر طرح و برنامه، رشد موازي و متوازن او را پي مي‌جوييم. در مدينه فاضله اسلامي، در سرلوحه طرح و برنامه آسماني آن، با كمال شگفتي، با يك آرزوي زميني روبه

رو مي‌شويم، با عدالت و در كنار آن، رفاه و آسايش و امنيت و برخورداري از مواهب طبيعي.

حجم توجّه تعاليم ديني به اين مسايل، در مسأله ظهور و مهدويت، براي انسان مذهبي كه هميشه بر تقابل و دوگانگي دنيا و آخرت، صميمانه، پاي مي‌فشرده، آن قدر با اهميت و هيجان انگيز است كه وي را دچار گيجي و ترديد مي‌سازد. امّا، به واقع، چنين است. تعاليم ديني، در زندگي زميني ما مصرّانه ادعاي دخالت و تصميم گيري دارند و آرزوهاي زميني ما به طور جدّي، مورد توجه آنهاست. اما اين همه را در مصاحبت با ديگر ابعاد وجودي انسان مي‌طلبند. بر اين اساس است كه مدينه فاضله اسلامي، علاوه بر اين كه مدينه عدالت، رفاه و امنيت است، مدينه علم، عقلانيت، تربيت و انسان پروري نيز هست. يعني همان عناصري كه نبود آنها در تفكّر لائيك غربي، باعث پديد گشتن بحران جديد تمدن غرب گشته است و اين تمدن را علي رغم پيشرفت‌هاي چشمگير مادي، در مسير تحقق سعادت انساني ناكام گذارده است.

ويل دورانت تاريخ تمدن نويس بزرگ غربي، در همين رابطه چنين مي‌نويسد:

«مدينه فاضله تحقق يافته است، ولي در عالم خارج (از ما) ... ما قدرت خود را صد برابر كرده‌ايم و بر بالاي خود صدها ذراع افزوده‌ايم، ولي طرح‌ها و نقشه‌هاي ما به پستي و تنگي زماني است كه در جهل و آلودگي به سر مي‌برديم. ما از لحاظ روحي كوته فكراني هستيم در قالب‌هاي بسيار بزرگ. مدينه فاضله در همه جا آمده است، به جز در روح انسان. با اين همه، اين مدينه فاضله كوچكي، كه اكنون با رؤياي قابل اغماض مي‌خواهيم بنا كنيم، نمي‌خواهد طبيعت را از نو بسازد و نمي‌خواهد تسلط انسان را بر طبيعت بگستراند (زيرا اين بهشت منظور نظر بيكن بود و تحقق يافته است)، بلكه مي‌خواهد كه خود را از نو بسازيم و نفوس با اراده‌اي درست كنيم كه براي زندگي در عالم بهتري شايسته باشند و به صفاي دانش ما و به نيروي قدرت ما باشند و چون مايه ويراني مدينه فاضله «طبيعت بشري» و جهل انساني است، ما نخست خواهيم خواست كه دل‌ها و نفوس خود را تصفيه كنيم; شايد امور ديگر، در نتيجه به دنبال آن بيايد ... (به طور كلي) معلوم شد كه مقصود بناي يك مدينه فاضله مكانيكي يا بهشتي براي راهروان پياده و مسافران هواپيما نيست، بلكه امر اساسي تري در نظر است و آن، بالا بردن صفات اخلاقي

و جسمي‌و معنوي مردم است. نسلي كه محصول و نتيجه اين اقدامات و پيشنهادها باشند، مي‌تواند مدينه فاضله را بنا كند».([45])

در ارزيابي سخنان گذشته چنين مي‌توان نتيجه گرفت كه تفكّر ديني نيز، يك تفكّر انسان گراست. با اين تفاوت كه انسان گرايي ديني، متكي بر يك انسان شناسي قويم است; امّا انسان گرايي غربي، متكي بر يك انسان شناسي ابتر و نادرست بود. به همين دليل نيز بود كه در بخش‌هاي گذشته از تفكّر مستتر در تمدن غرب، با عنوانِ «انسان گرايي نسيان گرايانه» يا «انسان مداري واژگونه» ياد كرديم.

در انتهاي نوشتار، تأكيد مي‌كنيم كه در بحث «توسعه اسلامي» به طور كامل مي‌توان از ويژگي‌هايي كه در مورد مدينه فاضله اسلامي‌برشمرديم، استفاده كرد و اگرچه مطالب عنوان شده، بيشتر، جنبه كيفي داشت، ليكن مي‌توان با مشاركت صاحب نظران در زمينه‌هاي مختلف، به ويژه در زمينه جامعه شناسي و اقتصاد، بر ظرفيت‌هاي كمي‌آن نيز دست يافت.

([1]). عضو هيأت علمي دانشگاه قزوين.

([2]). Kallipolis شهر نيك.

([3]). دكتر حميد عنايت: بنياد فلسفه سياسي در غرب، دانشگاه تهران، چاپ اول، 1354، ص 20.

([4]). افلاطون: جمهور، ترجمه فؤاد روحاني، بنگاه ترجمه و نشر كتاب، تهران، چاپ اول، ص 460.

([5]). همان مدرك، صص 478، 488، 491، 492 و 493.

([6]). در همين رابطه «كارل پوپر» فيلسوف نامدار، در كتاب «جامعه باز و دشمنانش» به سختي ريشه هاي فكري افلاطون را مورد انتقاد قرار مي دهد. اعتقاد وي، به اصالت جمع، نظام طبقاتي، نابرابري انسان ها در سرشت و حقوق طبيعي (و به تعبير پوپر، نژادپرستي) و نيز تعريفي كه افلاطون از حقيقت و

عدالت و ديگر واژه هاي انساني ارائه مي كند، از جمله اين موارد است. پوپر عقايد افلاطون را مبدأ پيدايش اكثر تفكرات سياسي استبدادي مي داند.

([7]). جمهور، ص 202.

([8]). فارابي: آراء اهل المدينة الفاضلة، مصر، دارالقرار، ص 79.

([9]). ماجد فخري: سير فلسفه در جهان اسلام، ترجمه جمعي از مترجمان، ص 124.

([10]). آراء اهل المدينة الفاضلة، ص 82.

([11]). همان مدرك.

([12]). فارابي: سياست مُدنيّه، ترجمه دكتر سجادي، ص 184.

([13]). همان مدرك، ص 197.

([14]). همان مدرك، ص 202.

([15]). همان مدرك، ص 213.

([16]). ايان باربور: علم و دين، ترجمه بهاءالدين خرمشاهي، مركز نشر دانشگاهي، ص 79.

([17]). پل فولكيه: فلسفه عمومي يا مابعدالطبيعه، ترجمه يحيي مهدوي، دانشگاه تهران، ص 161.

([18]). دكتر حسين وحيدي: تاريخ عقايد اقتصادي، دانشگاه تهران، ص 248.

([19]). ميرزا محمدتقي موسوي اصفهاني: مكيال المكارم في فوائد الدعاء للقائم، بيروت، دارالاضواء، ص 118.

([20]). شيخ صدوق: كمال الدين وتمام النعمة، قم، جامعه مدرسين حوزه علميه قم، چاپ اول، ص120.

([21]). مفاتيح الجنان: زيارت حضرت صاحب الامر.

([22]). علامه مجلسي: بحار الانوار، ج 52، ص 362.

([23]). كمال الدين، ص 318.

([24]). بحار الانوار، ج 52، صص 224 و 225.

([25]). همان مدرك.

([26]). همان مدرك، ج 51، ص 57.

([27]). همان مدرك، ص 120.

([28]). سوره قصص، آيه 5.

([29]). بحار الانوار، ج 51، ص 78.

([30]). همان مدرك، ص 88.

([31]). همان مدرك، ص 123.

([32]). همان مدرك، ج 52، ص 390.

([33]). كمال الدين، ص 331.

([34]). بحار الانوار، ج 10، ص 104.

([35]). همان مدرك.

([36]). كتاب الغيبة، نعماني، ص 240، ذيل آيه 55 سوره نور.

([37]). روژه دو پاسكيه: اسلام و بحران عصر ما، ترجمه دكتر حسن حبيبي، صص 18-21.

([38]). بحار الانوار، ج 84، ص 51.

([39]). همان مدرك، ص 123.

([40]). لطف اللّه صافي گلپايگاني: منتخب الاثر، قم، اسماعيليان، ص 374.

([41]). بحار الانوار، ج 75، ص 51.

([42]). محمد حكيمي: عصر زندگي، ص 223.

([43]). كتاب الغيبة نعماني، ص 239.

([44]). سوره قصص، آيه 5.

([45]). ويل دورانت: لذات فلسفه، ترجمه دكتر زرياب خويي، صص 364، 365 و 367.